أعوذُ باللَه منَ الشَّيطان الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمنِ الرَّحيم‌

الحَمدُ لِلَّه رَبِّ العالَمين‌

وَالصَّلوة والسَّلام عَلى سَيِّد المُرسَلين و أشرَف النَّبيّين‌

مُحمَّدٍ وَ آل ه الطَّيّبي ن الطّاه رين‌

وَاللَعنةُ عَلى أعدائهِم أجمِعين‌

إلى يومِ الدّين‌

 قُلْتُ: يا أَبا عَبْدِاللَه! مَا حَقيقَةُ الْعُبوديَّةِ؟! قال: ثَلاثَةُ أشْياءَ: أنْ لا يرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فيما خَوَّلَهُ اللَه مِلْكاً، لأنَّ الْعَبيدَ لا يكوُنُ لَهُمْ مِلْكٌ، يرَوْنَ الْمالَ مالَ اللَه، يضَعُونَهُ حَيْثُ أمَرَهُمُ اللَه بِهِ؛ وَ لا يدَبِّرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبيراً؛ وَ جُمْلَةُ اشْتِغالِهِ فيما أمَرَهُ تَعالى بِهِ وَ نَهاهُ عَنْهُ.

 راجع به حقیقت عبودیت وقتی كه عنوان بصری سؤال می‌كند حقیقت عبودیت چیست؟ حضرت می‌فرماید: سه چیز است. عبودیت یعنی انسان واقعاً در برابر اراده و مشیت پروردگار تسلیم باشد. یعنی خود را بردارد و او را بجای خود

 بگذارد. خیلی این مسأله مسأله مهمّی است. واقعاً اگر شخصی با یك فرد می‌خواهد كاری را انجام بدهد، رفاقتی بكند و مسأله مهمّی را می‌خواهد با او مطرح بكند، اشتراكی می‌خواهد بكند، مشاركتی می‌خواهد بكند. طبعاً هر كسی برای خودش فكر و خیالی دارد، سلیقه‌ای دارد، اظهار نظری دارد، چه بسا شیطان می‌آید و گاهی وسوسه‌هایی می‌كند. بطور كلّی آن اعتماد و اعتبار برای مصاحبت تنگاتنگ بخصوص در موارد مهّم و حسّاس و اساسی را شیطان می‌آید و او را دستخوش بعضی از وسوسه‌ها می‌كند. حالا اینجا را انجام بدهم اینجا را انجام ندهم، این را می‌فهمد آن را نمی‌فهمد، كی خبر دارد حالا، بطوری كه احساس اطمینان و احساس اعتبار ممكن است انسان نسبت به رفیقش نداشته باشد. این احساس اعتبار و احساس اطمینان كم‌كم زیاد می‌شود، زیاد می‌شود، در صورتیكه ببینید یك نوع تقابل مثبت در این مسأله وجود دارد. در مطالب مطرح می‌كند، مسائل را می‌آید مطرح می‌كند، اگر جایی برود خرید كند از طرف این و او یك جایزه‌ای به این بدهد، یك مقداری ارفاق بكند گر چه این نمی‌فهمد ولی بیاید ارفاق را بگذارد جلو، بگوید این مقدار من خرید كردم این مقدار هم آن به ما فرض كنید كه منفعت داده، این چه قدر واقعاً اطمینان را می‌برد بالا. گرچه اگر هم به او نگوید ممكن است او متوجّه نشود و این هم عمل خیانت آمیزی نكرده. یك وقتی مانند آنچه كه متداول است بحمداللَه، یك مقداری آن فروشنده مبلغ را بالا می‌برد و بعنوان‌

 پورسانت و از این جور اسامی به این واسطه می‌دهد. خُب این قطعاً خیانت است. حالا اسمش را هر چه می‌خواهند بگذارند. جایزه بگذارند، منفعت بگذارند. می‌گویند: نه آقا این خودش خواسته اصلًا بدهد. كجا خودش خواسته بدهد؟ عاشق چشم و ابروی شما كه نبوده بیاید حالا فرض بكنید كه این مبلغ را بخواهد بپردازد. حتّی بعضی از واسطه‌ها هستند می‌گویند اگر به ما این قدر ندهی، می‌رویم از یك فروشنده دیگر فرض كنید كه می‌گیریم و اینها. خب دیگر حالا راجع به این مسائل صحبت نكنیم كه صلاح هم نیست. اینها همه‌اش خب حرام است. هم گرفتنش حرام است، هم دادنش حرام است و .... حالا یك وقتی نه اصلًا خود فروشنده یك حساب و ارتباط خاصّی با این واسطه بخصوص دارد و قیمت را هم براساس قیمت عادی می‌دهد بطوری كه اگر از این نگیرد نگیرد، برود از جای دیگر بگیرد ولی در عین حال از خودش یك مبلغی بدهد كه این اشكال ندارد. این مسأله‌ای نیست. درست است. امّا اگر نه انسان همان را هم كه حلال است و همان را هم كه درست است بیاورد بگذارد جلوی صاحب‌كار، بیاورد بگذارد جلوی آن شخصی كه وكیل از طرف اوست و بگوید این مقدار را هم بما دادند این هم تا قِران آخر. چقدر میزان ارتباط را می‌برد بالا، چقدر میزان اعتماد را می‌برد بالا. می‌گوید این آدم آدم درستی است.

 در مسائل این میزان اعتماد و ارتباط واینها همین‌طور بالا می‌رود، بالا می‌رود تا اینكه می‌آید به انسان می‌گوید و انسان این احساس را در او می‌بیند می‌گوید: اصلًا من خواستم را در این ارتباط با تو برداشتم و خواست تو را به جای خواست خودم گذاشتم. یعنی بر این اساس و این را هم این مطلب را از او احساس بكند. این می‌شود اعتماد دیگر صددرصد چون این خواست خودش است. این كار را بكن! عیناً میرود آن كار را انجام می‌دهد. این مسأله را برو انجام بده، عیناً انگار خود شخص حركت كرده با پای خود و رفته و این مطلب را انجام داده؛ یك كلمه كم و زیاد نمی‌كند. یك اراده اینطرف آن‌طرف نمی‌كند. یك اظهار سلیقه اینطرف آن طرف نمی‌كند. همان عمل را می‌رود انجام می‌دهد و می‌آید.

 حالا، عبودیت یعنی این. یعنی انسان خود را به كنار بگذارد، خواست او را بیاورد جایگزین خواست خودش بكند. آن وقت چه خواهد شد! این می‌شود عبودیت.

 امام صادق علیه‌السّلام در این سه فقره‌ای كه حقیقت عبودیت را می‌خواهند توضیح بدهند برای عنوان بصری، سه مطلب دارند.

 مطلب اوّل اینكه، ان لایری العبد لنفسه فیما خوّله اللَه ملكا. بنده در آن چه كه خدا به او عنایت كرده تعلّق و ملكیتی احساس نكند. تعلّقی را نبیند. تعلّق یعنی چه؟ یعنی امشب كه دارد می‌خوابد همه‌اش فكر این است چه جوری زیاد كنم،

 چطوری كم كنم، آن كار را چكار كنم، اگر آن جور نشود آن‌طور می‌شود، آقاجان بگیر راحت سرت را بگذار روی تختخواب بخواب. دزد آمد برد برد، زلزله زد خرابش كرد، كرد. مگر مال تو بوده؟ هان بگیر راحت بخواب. ساختمان را برای خودت می‌خواهی یا خودت را برای ساختمان؟ ریاست را برای خودت می‌خواهی یا خودت را برای ریاست؟ هان مال را برای خودت می‌خواهی یا خودت را برای مال؟ موقعیت، رفیق، بیا برو، بیا برو، برای كدام می‌خواهی؟

 یكی از دوستان بود از ارحام، ارحام سببی و نسبی هر دو جنبه. می‌گفت در نجف ظهر گرما رفته بودم برای زیارت عتبات، در آنجا در نجف نشستم، موقع ناهار بود. خدا رحمت كند یكی از آقایان كه چند سال پیش از دنیا رفت در همین قم هم از مدرّسین بسیار معروف ودرجه یك بود كه از اقربای نسبی ما هم ایشان بود. می‌گفت من منزل او بودم. گرمای نجف وسط تابستان، می‌گفت در وسط این گرما یك مرتبه دیدیم دارند در منزل را می‌زنند. بعد می‌گفت این صاحبخانه كه پسر عموی ماست ایشان می‌گفت رفت در منزل و یك ربعی معطّل شده بود و برگشت. دیدم دارد می‌خندد. گفتم: چرا می‌خندی؟ چیست قضیه؟ خندید و گفت: یك شخصی از آقایان و از افرادی كه با ما همبستگی دارد آمده اینجا و یك خبر بسیار مهّمی را می‌خواهد به من بگوید. خبر بسیار مهّمی را. گفتم چیه چه شده چقدر؟ گفت فلان كس كه در درس شما در نجف شركت می‌كرد، دیدم امروز در

 درس فلان كس از مخالفین شما رفته، خواستم این خطر را، توی گرمای ظهر نجف آمده تا این اعلام خطر را می‌خواهد به این بكند كه امروز .... آقا نجف همه‌اش اینطوری بود. این اوضاع بود. اینها افرادی بودند كه روایت عنوان بصری را هفته‌ای دو مرتبه مطالعه می‌كردند. اگر می‌كردند كه این‌طور نمی‌شد.

 دیروز داشتم یك نواری از مرحوم آقا گوش می‌كردم. یك تكّه‌ای بود كه اخیراً به دستم رسیده بود در آنجا نوشته بود كه وقتی ما وارد نجف شدیم طبق دستوری كه به ما داده شده یكی این بود كه طبق دستور مرحوم قاضی هفته‌ای دو بار روایت عنوان بصری را ما مطالعه كنیم. هفته‌ای دو مرتبه خیلی هم زیاد نیست. البتّه ما خیلی طولش دادیم ولی در همان روز اوّل هم می‌توانستیم مسأله را تمام كنیم. بقول بعضی از دوستان می‌گفتند این چیزهایی كه شما می‌گوئید به اخلاف بعد از ما می‌رسد. ما كه هیچ، مسأله تمام شد. علی‌كلّ‌حال دیگر خدا هر چه توفیق بدهد، قرار بود . می‌گفتند ما هم كه آنموقع كتاب بحار نداشتیم رفتیم كتابخانه شوشتری‌ها در نجف و بحارالآنوار را گرفتیم جلد اوّل این روایت را پیدا كردیم و الآن آن روایت در آن دفترچه جُنگ ایشان، آن دفترچه بغلی كه در جیب می‌گذاشتند الآن هست. گفتند: اوّل این دفترچه ما این روایت را نوشتیم و هفته‌ای دو مرتبه به این روایت نگاه می‌كردیم تا آخر زمانی كه در نجف بودیم. ایشان هفت سال در نجف بودند. هر سال را ضربدر ماه كنید دوازده ماه چقدر می‌شود؟ و هر

 ماه را ضربدر چهار هفته بكنید و هر هفته آن را ضربدر دو كنید. ببنید چند مرتبه. ایشان جدّی می‌گفتند! جدّی می‌گفتند كه من در هفته دو مرتبه به این روایت. كلام امام صادق نور است. اگر صد میلیون مرتبه نگاه كنی، این نور مانند این چراغ به سینه شما می‌خورد. نگوئید دوباره نگاه كردم، سه باره نگاه كردم. این نور است! نگاه كنید، یك اثر جدیدی می‌بینید. دفعه دوّم اثر جدید. دفعه. ولی روزنامه اینطور نیست. روزنامه نه خیر نور نیست، مركّب است. شما نگاه كنید، دفعه دوّم می‌اندازید كنار. كلام دیگران مركّب است. یك وقت انسان نگاه می‌كند برای مرتبه دوّم دیگر نمی‌تواند. ولی كلام امام صادق فرق می‌كند.

 كلام معصوم با كلام غیر معصوم تفاوتش در همین است. كلام معصوم نور محض است. دیگران مخلوط دارند، قاطی دارند، كم و زیاد دارند، از خود اضافه می‌كنند، آنجایی كه به نفع است، یك شعاری را مطرح می‌كنند آنجایی كه به نفع نیست نه هم چنین شعاری دیگر مطرح نمی‌كنند یك هم چنین اعلانی را ما نمی‌كنیم. معصوم همیشه معصوم است. جنگ می‌كند با معاویه در كوران جنگ، می‌آیند از او از نماز سؤال می‌كنند. می‌ایستد. دارد می‌جنگد می‌ایستد. جواب سؤال و فتوایی كه دارد حكم نماز را باید بدهم. آخر این وقت وقت نماز است. جنگ مال نماز است. التفات می‌كنید این می‌شود معصوم و این می‌شود اسوه. آن می‌شود شخصی كه باید این را كنار گذاشت. چرا؟ چون به همه احكام از دریچه‌

 نور مطلق نگاه می‌كنند نه از دریچه جریان او مطابق با مصالح و با منافع شخصی و اظهار سلیقه‌های شخصی اینجاست كه كم و زیاد می‌شود. این كلام كلام امام صادق است.

 ایشان می‌گویند: من تا آخر زمانی كه در نجف بودم ما به این روایت نگاه می‌كردیم و به روایت توجّه می‌كردیم. حالا كسی كه اینطور باشد این دیگر تحصیلش چطوری در می‌آید از آب؟ درسش چطوری از آب در می‌آید؟ مباحثه‌اش چطوری در می‌آید؟ ارتباطش با مردم چطوری در می‌آید؟ و كسی كه اینطور باشد دیگران دیگر چگونه به او نظر می‌كنند؟ دیگران چطوری به او نگاه می‌كنند. دیگر نگاهها می‌شود نگاههای انتقاد آمیز. كه آنها نیستند دیگر، دیگران نیستند. نگاهها می‌شود انتقادآمیز. تهمتها دیگر شروع می‌شود، یكی یكی می‌آید، سب‌ها می‌آید، پشت سر صحبت كردن‌ها می‌آید، آقای آقا سید محمّد حسین درویش است، صوفی شده، از مرام ائمّه جدا افتاده، حوزه را دارد بهم می‌زند. هان اینها دیگر دارد می‌آید چرا؟ چون آنها به روایت عنوان بصری نگاه نمی‌كنند. اصلًا نمی‌دانند عنوان بصری وجود دارد یا ندارد. و یا آقای آقا سیدمحمّدحسین به روایت عنوان بصری نگاه می‌كند. هفته‌ای دو روز هم نگاه می‌كند. خُب حضرت می‌فرمایند اگر اینكه بیایند به انسان بگویند آقا فلان مریدت شنیدیم به آن طرف رفته چه می‌گوید؟ یك چیزی كه همه می‌گویند. اگر بیاید به انسان بگویند آقا دیدیم كه فلان ریاستت‌

 اینطور شده، شل شده، كم شده، زیاد شده چه می‌گوید؟ باداباد. چرا؟ اگر بیایند به انسان بگویند آقا فرض كنید كه فلان قضیه از تو گرفته شده، فلان مسأله اضافه شده؛ بله. آن‌چه را كه منبوط به حق است و آنچه را كه مربوط به تكلیف است می‌رود او را دقیقاً انجام می‌دهد براساس چه؟ براساس تكلیف، براساس دستوری كه خدا به او داده، براساس نیابت و وكالت و وساطت از صاحب مال، صاحب ملك. وَلِله ملك السموات والارض تؤتی الملك من تشاء و تَنزع الملك ممن تشاء و لله ما فی السموات و ما فی الارض. همه اینها سلطنت مال خداست. سلطنت اختصاص به او دارد. به یكی می‌دهد از یكی می‌گیرد. ملكیت اختصاص به خدا دارد او را از یكی می‌گیرد به یكی می‌دهد. عزّت اختصاص به خدا دارد. مناعت و كرامت اختصاص به او دارد. می‌دهد و می‌گیرد و در این گرفتن و دادن نباید اختلافی پیدا بشود. باید هر دو مسأله برای انسان مساوی باشد. خُب این مطلب ان لایری العبد ....

 دیگر اینكه تدبیری را جدای از تدبیر پروردگار برای خودش انتخاب نكند. ان لایری العبد لنفسه تدبیرا. تدبیر برایش نبیند. راجع به این مسأله صحبت شد و می‌شود. و اینكه آیا تدبیر اندیشیدن غلط است یا درست است و منظور امام صادق چه بود؟

 عرض شد كه تمام نظام اسلام بر تدبیر است، تمام نظام اسلام بر تنظیم است. تمام نظام اسلام بر تأمّل است و دقّت است و مراقبه است در هر امری از امور، دقیق. چطور امام صادق می‌فرماید: تدبیری در مسائل نیندیشد. جواب این مسأله انشاءاللَه در پایان عرائضی كه بعداً خواهیم كرد و به آن نقطه رسیدیم پاسخش داده خواهد شد یا حتّی شاید به اشاره هم جواب این مسأله داده شده باشد.

 صحبت راجع به مبانی حكومت اسلام بود و وظائفی كه حكومت اسلامی باید آن وظائف را در محدوده زمامداری حكم اسلامی انجام بدهد.

 یكی از آن مطالب مسأله تفویض مسئولیت به فرد لائق است. این یكی از مسائل بسیار مهّم و دقیق و مهّمی است كه می‌توان او را از مسائل بنیادین و اصلی در یك نظام حكومتی دانست. هر نظام حكومتی و بطور كلی هر نظامی اصل استقرار آن نظام و اصل ثبوتش بر پایه تفویض مسئولیت به فرد لایق است.

 شما یك ساختمانی كه می‌خواهید بسازید بنّایی را انتخاب می‌كنید كه آن بنا بتواند دیوار را درست و راست بچیند. راجع به اجراء نقشه بتواند دقیقاً این نقشه را انجام بدهد. از پیش خودش كم و زیاد نكند. مصالح شخصی را در این قضیه اعمال نكند. یك كارخانه همین‌طور، مسئولیت اگر نباشد، در عرض دو ساعت، به دو ساعت نمی‌كشد كارخانه تعطیل می‌شود. دو روز می‌گذرد بنا فرو می‌ریزد. دیواری‌

 كه باید راست بالا برود، این دیوار كج بالا می‌رود. پایه‌هایی كه باید درست آن پایه‌ها چیده بشود آن پایه‌ها خراب چیده می‌شود و نمی‌تواند آن بار را قبول كند. و این قانون، قانون عقلائی و عقلانی است. یعنی چه در نظام اسلامی یا در نظام غیر اسلامی، نظام یهودیت، مسیحیت، نظام لائیك، نظام الحاد، نظام استبداد، نظام غیر استبداد، در هر نظامی این مسأله از مسائل بسیار مهم است. حتّی در نظام استبدادی همین‌طور. الآن ما نظام‌های استبدادی در دنیا خیلی داریم. امّا اگر قرار باشد در همین نظام استبدادی مسئولیت به افراد غیر وارد داده بشود، مثلًا مسئول یك كارخانه برق یك فرد فرض كنید كه بچه كلاس شش ابتدایی باشد، این كار را انجام می‌دهند؟ نه. چرا؟ زیرا در خود نظام استبدادی برای بقاء و استقرار همین نظام باید فرمولهای عقلانی راباید انجام داد. یك نیروگاه برق، یك سدّی كه برق‌گیر هست این سدّ را به یك فرد غیر لایق نمی‌دهند چرا؟ اگر بدهند برق دوروز دیگر قطع می‌شود. اینكه این كلید را كی بزند، ولتاژ را كِی بالا بیاورد، كِی پایین ببرد، دریچه را كِی فرض كنید كم كند، فشار آب را كم و زیاد بكند، به مقدار توان و خورند مصرف برق وارد شبكه بكند، این تنظیم معدّل‌ها و ترانسفور موتورها برای تنظیم بین نیروگاه و بین آن قسم فرض كنید كه شبكه‌های داخلی این اگر قرار باشد كه فرض كنید دست یك فردی بدهند كه این فرد هیچگونه اطّلاعی ندارد، فرض كنید كه دست یك پزشك بدهند، خوب پزشك از مسائل برق چه اطّلاع دارد؟ این‌

 چكار می‌كند؟ دوساعت اوّل نیروگاه می‌خوابد. می‌زند همه چیز بهم می‌خورد. توربین‌ها همه داغان می‌شود، سدّ فرو می‌ریزد، همه‌چیز از بین می‌رود. نباید بگوئیم چون نظام استبدادی است، پس بنابراین همه‌چیزش دیگر باید خراب بشود. نظام استبدادی آن‌گاه می‌تواند استبداد داشته باشد كه در اصول اوّلیه استقرار آن نظام طبق اصول عقلانی عمل كند. اگر فرض كنید كه وزارت اقتصادش را بدهد فرض كنید به شخصی كه اصلًاً هیچگونه اطّلاعی ندارد، خوب اقتصاد از بین می‌رود. می‌آید جلو، می‌آید جلو تا یك محدوده‌ای كه دیگر در آن محدوده خطّ قرمز است از آنجا نمی‌توان عبور كند، آنجا را به فرد لایق باید بدهد، كسی كه لیاقت آن كار را دارد. این برای همه نظامها مسأله به همین كیفیت وجود دارد.

 در حكومت اسلامی هم مسأله از همین قرار است باید هر مسئولیتی را به عهده‌فرد لایق، یك وقتی بحث تخصّص و بحث تعهّد بود. تخصّص و تعهّد از این مسائل صحبت بود، در آن موقع من یك مطالبی می‌شنیدم كه اگر تخصّص باشد، تعهّد نباشد یا تعهّد باشد تخصّص نباشد. در آن موقع صحبت این بود كه در صورت تعارض بین این قضیه كه تعارض كند بین تخصّص و بین تعهّد در آنجا كدام مقدّم است كه بحث می‌شد كه تعهّد بر تخصّص مقدّم است. این مطلب محلّ تأمّل و محلّ بحث است، زیرا مقصود از تخصّص و منظور از تعهّد و اجرای این مسأله باید روشن باشد كه تخصّص یعنی چه و تعهّد یعنی چه؟

 تخصّص عبارت است از آن مقدار معلومات كه برای به اجرا در آوردن و جریان یك نظام آن معلومات لازم است.

 تعهّد عبارت است از همان تعلّق و مقدار اهتمام، اهتمامی كه نسبت به اجرای آن نظام بوجه احسن و بر طریق احسن است. حالا این تعهّد چه تعهّد الهی باشد، یا تعهّد تعهّد ملّی باشد، تعهّد تعهّد انسانی باشد، تمام اینها داخل در مسأله تعهّد در اینجا مطرح است. خیلی از افراد هستند كه اینها خوب اصلًا دینی ندارند، چیز ندارند، ولی به عنوان تعهّد ملّی حتّی حاضرند جانشان را هم فدا كنند، حاضرند خودشان را به مخاطراتی بیندازند. یا بخاطر تعهّد انسانی، فرض كنید كه قائل به خدا و توحید و اینها هم نیست ولی از دریچه ارتباط انسانی خود را موظّف می‌داند كه بر بنی نوع خودش خدمت بكند. و آن علی‌كلّ‌حال سرمایه‌هایی را كه خداوند در وجود او قرار داده است آن سرمایه‌ها را برای اعمال و برای جریان در جامعه آن سرمایه‌ها را به كار بیندازد و از او استفاده می‌كند. منظور از تعهّد این تعهّد است یعنی احساس تعلّق نفسانی به جریان انداختن و به تدبیر و نظام در آوردن یك مؤسّسه یا جایگاه یا سازمان یا یك مجموعه تربیتی یا مجموعه عائلی و خانوادگی كه بتواند به بهترین وجه این مسأله را بتواند انجام بدهد. خب طبعاً این قضیه در صورت اجراء حدود خودش را دیگر بیان می‌كند. برای جریان یك سازمان، برای جریان یك مؤسّسه طبعاً باید طبق نظام اساسی این مسأله و بعنوان‌

 مبنای اصلی نه مبنای فرعی، مبنای اصلی قضیه باید اطّلاعات كافی ومفید برای جریان آن مؤسّسه یا آن سازمان و اینها باید در وهله اوّل وجود داشته باشد. خوب اگر نداشته باشد طبعاً در عرض دو ساعت هر چه هست از بین می‌رود، همه‌چیز از بین می‌رود. و در این زمینه مسائل خیلی زیاد است، حكایات خیلی زیاد است.

 جناب آقای ابی‌بكر كه می‌خواهد به جای پیغمبر بنشیند باید به این مسأله فكر كند كه شما ابی‌بكر هستی و قبل از شما رسول خدا بود با آن مقام و با آن قدس و با آن طهارت و با آن تعلّق و ربط به عالم غیب. و افراد براساس این نحو ارتباط به پیغمبر گرایش پیدا كردند و جذب شدند. یعنی به این نحوه ارتباط بعضی‌ها می‌آمدند از آنحضرت تقاضای معجزه می‌كردند معجزه در اختیارشان قرار می‌گذاشت. درخت را به صحبت در می‌آوردند خوب طبعاً می‌دید خوب كسی نمی‌تواند این كار را انجام بدهد. از او شقّ القمر می‌خواستند پیغمبر ماه را دو نصف كرد خوب دیگر از این بالاتر چه می‌خواهید! ماه را دو نصف كرد دیگر. نه تنها آنهایی كه در مكّه بودند آنهایی هم كه در خارج مكّه بودند آنها هم دیدند. در بیابان در حال حركت بسوی مكّه آنها هم مشاهده كردند كه یكمرتبه ماه دو نصف شد. نصفش ایستاد و نصفش شروع كرد گردش كردن، هفت دور دور كعبه طواف كرد وبعد آمد به آن نیمه دیگر ملحق شد. این‌ها چشم‌بندی نبود. آیه قرآن نسبت به این مسأله آیه قرآن هم تصریح دارد

 (اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ)[[1]](#footnote-1) شهادت حصاد می‌خواستند، ریگ بیابان می‌خواستند، خوب پیغمبر اشاره می‌كرد آن ریگهای بیابان شهادت می‌دادند. همان طوری كه در زمان امام سجّاد علیه‌السّلام محمّد حنفیه آمد و تقاضا كرد. حضرت این را خواستند از محمّد حنفیه كه مجموعاً پیش حجرالاسود برویم و حجرالاسود می‌فهمد و درك می‌كند و به امامت هر كدام از ما باشد اعتراف می‌كند. آمدند، مردم هم جمع شدند، خلق بسیاری در كنار حجرالاسود، حضرت به محمّدبن‌حنفیه گفت: خوب عمّ‌شان بود، عموی بزرگتر بود كه اوّل شما بفرمائید. آمد و دعا كرد و هر چه دعا كرد دید نه خیر آن صدایی را هم كه داشت خوابید! اگر یك صدایی هم در آن بود آن صدا خوابید. نوبت امام سجّاد علیه‌السّلام شد. حضرت آمدند و دعا كردند، حجر با صدای فصیح شهادت به لااله‌الااللَه و شهادت انّ محمّد رسول اللَه و بعد شهادت دا كه اشهد انك ولی اللَه و بولایت شهادت داد، چشم‌بندی نبود آقایان، همه آنهایی كه دور و بر بودند شنیدند، با همین گوششان هم شنیدند، كه حجرالاسود شهادت داد، خیلی خب این را هم مردم دیدند دیگر. با چشمتان و با گوشتان هم دیدید، بله؟ درست شد؟

 حالا جناب ابی‌بكر این پیغمبری كه مردم به او ایمان آوردند این بود، تو كه خودت را داری بجای پیغمبر می‌گذاری و علی را كنار می‌گذاری، این ید بیضاء را داری؟ برو بگذار عیب ندارد. نداری می‌آیی چكار می‌كنی؟ به یكساعت آبروی اسلام را می‌بری، یك ساعت، به دو ساعت نكشید. یك عده‌ای از یهود آمده بودند در همان روز دوّم خلافت این بزرگوار، همان روز دوّم آمدند، روز دوّم، یعنی به روز سوّم نكشید، آمدند از او یك سؤال كردند. خب این كه نمی‌فهمد كه در این اوضاع چه خبر است. خب تو داری عقل اوّل و آخر كه علی است این را كنار می‌گذاری؟ می‌زنی زنش را می‌كشی برای چه؟ برای این كه بروی دنبال خلافت و ریاست؟ عرضه‌اش را نداری خب چرا عرض و آبروی خودت را می‌بری و زحمت ما می‌داری؟

 آمدند و سؤال كردند خدا كجاست؟ گفت خدا بالاست. گفتند پس پایین خدا نیست! گفت اٍ چه شد؟ پس زمین خدا ندارد، خب چكار كنیم؟ بزنیم اینها را بیرون كنیم، ا، عجب، چون در جواب ماندی، بزنید بیرون كنید! هان، این شد جواب؟ درست شد؟.

 این نظام نظامی بود كه آمد به یك روز آبروی اسلام را برد. و أمیرالمؤمنین در این‌جا آمد بداد اسلام رسید. آمد چه كار كرد؟ گفت اگر آن جوابتان را نداد، بیائید من جواب می‌دهم، و آمد جواب داد و همه مسلمان و شیعه هم شدند، همان‌

 جا جلوی ابوبكر خطاب به أمیرالمؤمنین گفتند اشهد انّكَ خلیفة رسول اللَه. آمدند از مسجد بیرون رفتند دنبال امیرالمؤمنین. امیرالمؤمنین دستوراتی را به آنها دادند كه این كار را انجام بدهید.

 خوب این قانون قانونی است عقلانی. تخصّص برای اداره یك اجتماع، این تخصّص، قانون عقلانی است اگر نباشد از بین می‌رود.

 قانون دوّم تعهّد است. تعهّد نسبت به آن جریان. تعهّد نسبت به این تخصّص، تعهّد نسبت به این معلومات. تعهّد نسبت به این اطّلاعات، نسبت به این برداشتها. خب مسلّم است در یك نظام اگر تعهّد نباشد طبعاً آن اطّلاعات نمی‌تواند كافی باشد. اطّلاع هست امّا شخص قید ندارد، نمی‌رود سر كار. می‌گویند آقا فلان مسأله اداره خراب است، می‌گوید: باشد ولی توجّه نكند. آقا فلان چیز را ما كم داریم، فلان قطعه را. می‌گوید حالا بگذارید فعلًا باشد! تخصّص دارد امّا تعهّد ندارد. نه منظور تعهّد الهی است، تعهّد در بكارگیری آن اطّلاعات. این مورد نظر است. آن اطّلاعی كه داری، تو الآن می‌دانی این قطعه الآن در هفته آینده با این فشاری كه دارد به او وارد می‌شود طبعاً این قطعه دیگر نمی‌تواند كارآیی خودش را داشته باشد و همین طور این دچار خورند می‌شود تا اینكه از كار بیفتد، از الآن باید بفكر بیفتی. از الآن بروی آن قطعه را بگیری كه كارخانه نخوابد. از الآن بدنبال ترمیم باشی، از الآن بدنبال تعویض باشی. اگر نه، تعهّد نباشد، هر وقتی كه از كار

 افتاد بیائید به من بگوئید. تا این دوباره بخواهد انجام بشود، خوب یك ماه كارخانه خوابیده دیگر.

 پس بنابراین منظور ما از تعهّد در یك نظام عبارت است از صداقت در عمل. حالا این صداقت در عمل توأم با، فرض بكنید كه مسائل الهی باشد، اخلاص باشد، خوب این در این صورت چه بهتر. اگر آن تعهّد در عمل حالا در آن مرتبه عالی هم نباشد كه حالا فرض كنید كه خیلی مخلص باشد برای خدا بخواهد كار كند. روایت عنوان بصری را فرض كنید نخوانده هنوز حالا این جناب آقای مدیر، خوب نخوانده كه نخوانده. این كه می‌تواند یك كارخانه‌ای را بگرداند، این كه می‌تواند این مؤسّسه را اداره كند و این مقدار صداقت در عمل دارد و با صداقت درعمل موازین مبقیه و مستمرّه این نظام را این می‌تواند انجام بدهد خوب چرا نباید باشد؟ به چه دلیل. به كدام قانون عقلی ما تمسّك كنیم و حتماً فردی را كه حتماً نماز شبش شش ساعت طول بكشد، این را باید فرض كنید كه سركار بیاوریم حالا هر كه بود بود، الآن دیگر آن زمان سابق و آن مسائل سابق و آن حكومت بسیطی كه فقط با یك مقدار از مسائل مردم سروكار داشتند، دیگر الآن آن طور نیست. الآن در تمام این نقاط و در تمام جزئیات یك حكومت این مسأله پیچیدگی تخصّص به چشم می‌خورد. الآن دیگر آن زمان سابق نیست! در زمان سابق چكار می‌كردند؟ اداره برق داشتند؟ اداره امور اقتصاد و دارایی داشتند؟ اداره فرض كنید كه‌

 تسلیحات و فرض كنید كه به این كیفیت داشتند اداره فرض كنید كه امور الكترونیك و اینها و رادار و سایت این چیزها داشتند. نه آقا یك مناره درست می‌كردند اوّل سر هرچند فرسخی و چند فرسخی می‌رفتند آن بالا تماشا می‌كردند ببینند دشمن می‌آید یا نمی‌آید. غیر از این چند تا آجر می‌چیدند روبروی هم دیگر و یك پلّكانی دورش قرار می‌دادند تا اینكه خوب یك مقداری ارتفاع پیدا كند این شد سایت آنها. این شد فرض كنید كه رادار آنها. الآن دیگر این مسائل نیست. الآن با این تجهیزات دیگر این مطالب به چشم نمی‌خورد. ما بخواهیم دنبال همان تعهّد تنها بخواهیم باشیم، كلاهمان خیلی پس معركه رفته است.

 در حكومت اسلام مسأله اسلام را بارها خدمتتان عرض كردم باید با موازین عقلانی پیاده كرد نه سلیقه‌های من در آری. آن قضیه اسلام مسأله پیاده كردن مبانی حكومتی است كه در هر زمان آن مبانی حكومتی و اجرائی ممكن است با زمان دیگر تفاوت داشته باشد. امّا آن اصل عقلائی و غیرقابل تغییر و آن اصل ثابت در تاریخ كه هر دوره از حكومت كه تغییر پیدا می‌كند آن اصل ثابت است، بر مبنای تخصّص و مبانی تعهّد نسبت به جریان آن نظام است.

 پس بنابراین باید گفت: اگر در جایی، این مسأله را بعنوان مقدّمه من عرض كردم اگر در جایی از مسئولیتها و پستها و مقامها كه قطعاً درآنجا مسأله تخصّص بعنوان اصل اوّلی در بقاء آن مؤسّسه و بقاء آن نظام مطرح است، قطعاً

 تعهّدی مورد نظر است كه بتواند طبق اصول عقلانی آن نظام را به جریان بیندازد. حالا فرض بكنید كه اگر یك شخصی تخصّص ندارد امّا تعهّدش زیاد است، تعهّد زیاد بودن یعنی چه؟ اهتمام به صحّت عمل اگر منظور است یا اینكه نه، خیلی دَم از خدا می‌زند، نماز زیاد می‌خواند. ما به نماز زیاد خواندن تعهّد نمی‌گوئیم. ما به ذكر زیاد گفتن تعهّد نمی‌گوئیم. ما كه به محاسن زیاد گذاشتن تعهّد نمی‌گوئیم. تعهّد عبارت است صداقت در نفس. اگر این جناب تعهّد داشته باشد همین تعهّد داشتن اقتضاء می‌كند برود كنار، همین یعنی خود همین تعهّد داشتن. مگر شما تعهّد ندارید؟ مگر شما در نفست صداقت ندارید؟ صداقت ندارید كه باید این نظام و این جریان به دست متخصّص باید اداره بشود. پس چرا ایستادی؟ آن متخصّص نماز نمی‌خواند. نمی‌خواند كه نخواند؛ نسبت به این جریان آیا تعهّد دارد؟ خوب بله این مقدار را دارد. اصلًا یك فردیست بعنوان تعهّد ملّی اسمش را بگذاریم تعهّد ملّی. تعهّد ناسیونالیستی خوب البتّه غلط است. تعهّد ما تعهّد الهی است. حالا بر فرض این كه تعهد ملّی دارد این مقدار می‌تواند، این مقدار می‌تواند جریان این نظام را به بهترین وجه، آن وجهی كه حكومت بر او تصدیق می‌كند می‌گوید من می‌توانم بعنوان یك مدیر.

 البتّه الآن این بعنوان شوخی است كه عرض می‌كنم نه اینكه حالا مسأله مسأله. می‌گویند یك جایی امام جماعت مؤذنش مریض شده بود. گشتند مؤذن پیدا

 نكردند. یك یهودی را گفتند بیا تا تب او خوب می‌شود تو بیا اذان بگو. این می‌گفت:" بقول مسلمان‌ها اشهد ان محمداً رسول اللَه" اینكه می‌گفت ما كه قبول نداریم عرض كردم بعنوان شوخی عرض می‌كنم.

 حالا اگر یك كسی بیاید این مسئولیت را بپذیرد؛ این مسئولیت را بپذیرد و پذیرش این مسئولیت بعنوان بجریان انداختن بوجه احسن باشد، چرا نباید از او استفاده بشود؟ به چه دلیل؟

 اینجا بود كه مرحوم آقا رضوان اللَه علیه درسنه چهل و دو یكی از مطالبی را كه با مرحوم آیت‌اللَه خمینی در آنجا به جریان می‌گذاشتند و خیلی نسبت به این مسأله تأكید داشتند همین قضیه است. قضیه این است كه الآن یك عدّه زیادی هستند كه این عدّه زیاد چندان با مبانی اسلام و مسجد و اینها سروكار ندارند و نداشتند، حالا در طرز فرهنگ. ولی اینها افراد خوبی هستند، اینها افراد متعهّدی هسستند، اینها افراد كاردانی هستند، اینها افراد با عِرق و با حمیتی هستند می‌خواهند كار انجام بدهند، می‌خواهند برای مردم كار انجام بدهند. چرا ما باید این افراد را كنار بگذاریم؟ و چرا باید دُگمی و بستگی نسبت به اجراء مبانی حكومتی برای یكعدّه خاص پیدا كنیم كه نه تنها این حكومت از استفاده از این افراد محروم بشود و به مضارّی و مفاسدی مبتلا بشود و از نقطه نظر توان تكاملی و آن قدرت علمی و تجربی عقب بماند و در عین حال راه هم بروی اینها بسته بشود؟ اینها هم‌

 بگویند بفرمایید. اینها هم كه دیدید دیگر، اینها هم یك عدّه خاصّی هستند و یك گروه خاصّی هستند و همان مثل سایر جاهایی كه هستند كه خوب هر كسی كه می‌آید خوب افراد خودش را می‌آورد و آن بستگان خودش را می‌آورد و آن گروه خودش را می‌آورد. و طبعاً افراد دیگر به كنار می‌روند، و اینها مثل همان‌ها هستند!

 این یكی از مسائل عقلانیست كه بر پایه عرفان اصیل این مسأله استوار است. یعنی یك شخص عارف وقتی كه نگاه می‌كند به یك جریان اصلح و جریان متكاملی در یك نظام اجتماعی با این دید نگاه می‌كند. در وهله اوّل بهترین و در وهله دوّم باب را برای افراد دیگر باز می‌كند. آنها هم می‌آیند، آنها هم می‌آیند، آنها هم صحبت می‌كنند، آنها هم آشنا می‌شوند، آنها هم با این طرز فكر آشنا می‌شوند. آنها هم بشرند. آقا اینها هم بشرند، سنگ كه نیستند. خوب اینها می‌آیند متوجّه می‌شوند، متوجّه مبانی می‌شوند، متوجّه صداقت می‌شوند، خودشان بر می‌گردند به یكی از آن افراد متعهّد به تعهّدالهی می‌شوند. یعنی همین فردی كه دارای تعهّد خاصّ، و از این‌گونه افراد در دوران زندگی مرحوم آقا بسیار بودند. افرادی كه اگر ما بودیم اصلًا توجّهی به آنها نمی‌كردیم. نه آنها بروند گم شوند و چه كنند و چه كنند. ولی نه، ایشان در ارتباطاتشان با افراد می‌آمدند اینها را می‌پذیرفتند و بعد آنها وارد این فرهنگ می‌شدند و به دست می‌آورند آن فرهنگ صحیح را و آن فرهنگ الهی را.

 مگر پیغمبر چه بود؟ مگر پیغمبر چكار می‌كرد؟ پیغمبر این افرادی كه آمدند مسلمان شدند مگر از اوّل نماز شب خوان بودند. حالا ما مگر نماز شب خوان هستیم. من كه خودم خیلی هم چنین خیلی هم به بنده اعتماد نداشته باشید. این هم هست. ما بعنوان یك نوار و بعنوان بقول آقایان یك شریط، یك نوار ما فقط به مسأله. نه، ما برای شما بیان می‌كنیم انشاءاللَه خداوند شما را به مراتبی برساند، بعد آن وقت دست ما را هم بگیرید. بالأخره این هم خودش یك فوت و فنّ‌كاری است دیگر. این هم خودش یك راهی است. نه آقا.

 اینهایی كه آمدند مسلمان شدند اینها همان‌هایی بودند كه به بت و لات و عزّی سجده می‌كردند. اینها همان‌هایی هستند كه كافر بودند. همان‌هایی بودند كه بت‌پرست بودند. البتّه اگر مسأله مصادف بشود با اینكه تخصّص بیاید و آن تعهّد را از بین ببرد، نه اینكه از بین ببرد، یعنی آن تعهّد نباشد، فرد فرد لاقیدی است، فرد فرد بی بند و باریست، فرد می‌خواهد بر خلاف انجام بدهد، خوب آن تعهدش می‌رود زیر سؤال ما در این بحث نداریم. این مسأله مربوط به كلّ نظام است. حالا در نظام الهی این قضیه باید خیلی مهم‌تر انجام بشود. خیلی روی این قضیه بایستی تأكید بیشتر باشد. در جایی كه در نظامهای دیگر بخاطر تخصّص و بخاطر تعهّد مسائل شخصی كنار می‌رود، مسائل حزبی كنار می‌رود، دیگر شما بیائید ببینید در

 یك نظامی كه می‌خواهند بگویند ما خدا را می‌خواهیم در این نظام پیاده كنیم اینجوری باید عمل كنند؟ این‌طور باید باشد.

 دیگر در نظام الهی مسأله نباید به شكلی باشد كه خود می‌خواهد در این نظام مطرح باشد.

 وقتی كه أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام به خلافت رسیدند همان روزهای اوّل بود طلحه و زبیر سروكلّه‌شان پیدا شد. ما آمدیم، كجا آمدید؟ یا علی آمدیم اینجا احوالت را بپرسیم. نصف شب هم بلند می‌شوند احوالپرسی كنند. صبح بلند می‌شوند می‌آیند، ظهر می‌آیند، نهار تشریف بیاورید، نصف شب كسی. حالا آمدیم بالأخره كسی نبیند و. برای چه می‌خواهید نبیند. اینها را ما داریم می‌گوئیم، یعنی شرح حال و این زبان حال كه می‌گویند این است آمدیم كسی نبیند. خلاصه تو این كوچه كسی ما را نبیند مثلًا ببینند آمدیم با هم. خلاصه أمیرالمؤمنین همانجا نگذاشت حرفش را، بلند شد و رفت چراغ را خاموش كرد. چراغ را خاموش كرد، رفت یك چراغ دیگر آورد. خوب امیرالمؤمنین می‌توانست ادامه بدهد، امّا خواست به آنها ضرب شست را از اوّل نشان بدهد. گفتند: یا علی چرا چراغ دیگر آوردی؟ : آن چراغ مال بیت‌المال بود استفاده‌اش در اینجا. مثل آن ماشینهایی كه می‌نویسند مال سازمان است استفاده شخصی ممنوع دیدید. بله. آن مال بیت‌المال، بود و این خلاصه چراغ دیگر آوردیم.

 یادم آمد مرحوم آقا می‌خواستند بروند برای این الآن آمد. كلام یجر الكلام می‌خواستند برود برای مكّه از مشهد تشریف آوردند تهران. در تهران بودند بله شب بود یكی از بستگان ما كه ایشان مسئول این سدهای تهران و كرج و اینها در آن وقت بود. الآن نمی‌دانم هست یا نه. سدّ لتیان و لار وكرج این سدهایی كه بودند. این شب ما را برد در همین سدّ لتیان. توی همان خیابان جاجرود، برد اونجا ما شب آنجا بودیم من و مرحوم آقا بودیم به اتّفاق آن اخوی كوچك ما حاج آسیدعلی. ایشان هم كه در آن سفر با مرحوم پدرمان رفته بود. ما شب را آنجا بودیم. جای همه شما خالی خیلی هوای خوبی بود. خیلی و خیلی هم خوش گذشت به ما. آن شخص خواهر زاده آقا بود، پسر عمّه ما، مسئول آنجا. خوب با ماشین‌اش آمد و البتّه خودش ماشین نداشت ماشین همان به اصطلاح سازمان بود و كه آورد و ما را برد در آنجا. شب را آنجا بودیم. ماشین هم از این بنزها و اینها نبود و پیكان بود خیلی هم، هم چنین حواستان جای خوب نرود، پیكان عادی بود. یكی دو دفعه هم در راه خراب شد. بله، بله رفتیم در آنجا و بله ایشان بعد دیگر رفتیم و گفتش كه به اصطلاح یك میوه‌ای خوردیم و گفت هر وقت می‌خواهید بروید از تأسیسات، خوب مرحوم پدر ما مهندسی برق هم داشتند، ایشان علاوه بر مهندس مكانیك مهندسی برق هم بودند و من خودم برق را پیش ایشان خواندم. مرحوم پدرمان. رفتند، رفتیم آنجا كه به اصطلاح از همان سد دیدن كنیم از آن قسمتها به اصطلاح‌

 دیدن كردیم و به اصطلاح نشان می‌داد و اینها و خیلی ایشان خلاصه برایشان معجب بود و جالب بود و اینها سؤالاتی می‌كردند از همان افرادی كه مهندسین آنجا بودند و آنها هم خیلی خوششان آمده بود و طبعاً یكساعت، یكساعت و نیمی ما در آن مركز كنترل بودیم. بعد آمدند بیرون و یك سؤالی كه اوّل ایشان. آمد ایشان شرح داد جریانات را برای مرحوم آقا كه بله اینجا ما به پرسنل امكانات می‌دهیم، چه می‌دهیم، زمین دارند هر كدام، ایشان دیدند كه مثلًا سرسفره این سبزی كه آورده بود گفت این سبزی مال خودمان است اینجا كاشتیم، مثلًا فلفل بود. گفت مال همین جاست. ایشان فرمودند: شما این امكانات را فقط خودتان دارید یا بقیه كاركنانی كه اینجا زندگی می‌كنند؟ ایشان گفت: نه ما به همه اینها این امكانات را دادیم. حالا كسی خودش انجام نمی‌دهد، تنبلی از خودش است. ولی ما یعنی ما در اینجا اضافه بر آن و راست هم می‌گفت و شخص صادقی بود همان مسئول این امور و بسیار فرد صادق و درست عمل بود، درستكار بود، امین بود. و این قضیه تمام شد تا اینكه فردا ما می‌خواستیم مراجعت بكنیم. آمدیم سوار این ماشین بشویم، مرحوم آقا یكدفعه چشمشان افتاد به آن چیزی كه آنجا هست. استفاده ....، گفتند: آقا شما ما را با ماشین سازمان آوردید؟ این درست نیست كه. گفت: نه آقا من از مسئول اینها اجازه گرفتم. ایشان فرمودند: خوب حالا اشكال ندارد كه از مسئول یعنی ... ایشان گفتند: من سوار نمی‌شوم. گفته بودند. التفات می‌كنید؟ ایشان‌

 نمی‌خواست خودنمایی بكند! او خواهرزاده‌اش بود، فلان بود، چه بود. گفت این شما كه الآن ما را داری با این برمی‌گردانید، با همین آمده بودیم، منتهی شب بود ایشان ندیده بودند. گفت: نه من از مسئول اجازه گرفتم و شرعاً برای من جایز است كه در این اموری كه خودم امور شخصی دارم بتوانم استفاده كنم. این مقدار را به ما آن اجازه داده. گفت: خوب، بسیار خوب، اگر این است كه این دیگر اشكال ندارد.

 این جریان تعهّد خوب این به چه شكلی هست؟ خوب باید به یك نحوی باشد كه موجب نشود كه آن نظام بهم بریزد و از بین برود. در نظام الهی و در حكومت الهی این قضیه بسیار مهمتر است. امیرالمؤمنین برداشت آن چراغ را برداشت عوض كرد. تا اینها این را شنیدند كه این مربوط به حكومت هست، فهمیدند مسأله از چه قرار است. دمشان را گذاشتند روی كولشان و رفتند. بر علیه امیرالمؤمنین اعلان جهاد دادند. خوب همین جا ما جواب امیرالمؤمنین را می‌فهمیم تو آمدی در حكومت اسلامی دنبال پست و مقام می‌خواهی بگردی؟ این معنای تعهّد است؟ تو نسبت به جریان اسلام، خیلی دقّت كنید! اینجا من می‌خواهم نكته‌ام را بگویم. تو نسبت به جریان اسلام و نسبت به جریان نظام در نفست احساس تعهّد می‌كنی؟ اگر احساس تعهّد می‌كردی پس اگر امیرالمؤمنین تو را از خانه‌اش بیرون می‌كرد چرا رفتی اعلان جهاد كردی؟! تو نمی‌دانی در این جهاد چه خونهایی‌

 ریخته می‌شود! تو نمی‌دانی در این جهاد چه زنهایی بی شوهر می‌شوند! چه بچّه‌هایی پدرشان را از دست می‌دهند! چه اتلاف نفوسی می‌شود! چه مفاسدی بعد بر این جامعه متوجّه می‌شود؟ این را می‌دانی یا نمی‌دانی؟ اگر نمی‌دانی كه قابلیت برای زمامداری نداری، اگر می‌دانی و با عین حال آمدی این كار را كردی، پس تو تعهّد نداری. تو یك آدم دروغگو هستی، تو شیادی، تو می‌خواهی برای رسیدن به زمامداری دم از خدا و اسلام و اینها بزنی. امیرالمؤمنین بیرونت كرد برو در خانه‌ات بنشین زندگیت را بكن! برو زندگیت را بكن دیگر، چرا آمدی بر علیه امیرالمؤمنین اعلان جهاد كردی؟ چرا آمدی به دروغ به مردم گفتی علی عثمان را كشته؟ همین‌ها گفتند دیگر. عایشه بیچاره را انداختند جلو و بدنبالشان حركت دادند مردم را جمع كردند. همین‌جا ما به مسأله تعهّد می‌رسیم.

 تعهّد یعنی چه؟ یعنی احساس وظیفه برای اجراء عدل در هر نظام و در هر سازمان و در هر جریان. پس اینها تعهّد نداشتند. تعهّد هم كه ندارد یك جزء اصلی از زمامداری طبعاً لنگ می‌ماند. امیرالمؤمنین برای همین به اینها نداد. آن كسی كه می‌آید بدنبال امیرالمؤمنین و از او زمامداری می‌خواهد، از او فرمانداری می‌خواهد، از او استانداری می‌خواهد، امیرالمؤمنین دارد تا ته قضیه را می‌خواند. امیرالمؤمنین زمامداری را به كسی می‌دهد كه نیاید آن هم نصف شب خانه امیرالمؤمنین و با تبلیغات و با پیشكش فرستادن در شب قبل و امثال ذلك، رأی جمع بكنند.

 امیرالمؤمنین كسی را زمامدار می‌كند كه بفرستد سراغش به زور و با اصرار از تو خانه بیاید بیرون و پست و مقام را قبول بكند. این شخص می‌شود شخص متعهّد. این شخص می‌شود كدام فرد؟ آن فردی كه نسبت به مسأله تعهّد دارد. یعنی احساس مسئولیت می‌كند، احساس وظیفه می‌كند. این شخص می‌شود. امّا اگر نه، مسأله جور دیگری بود، به كیفیت دیگری بود، قضیه خیلی فرق می‌كرد.

 در زمان انقلاب قبل از انقلاب حدود بیست سال پیش انقلاب اسلامی در همان سنوات شروع انقلاب بعد از سنه چهل‌ودو و امثال ذلك. ارتباطی كه مرحوم آقا با افراد داشتند براساس این نحوه تعهّد بود. وقتی كه با افراد صحبت می‌كردند، با افراد صحبت می‌كردند، ولی می‌گفتند كه آن تعهّدی كه الآن دارید آن تعهّد تغییر پیدا نكند، آن خلوصی كه الآن داری بعد عوض نشود. ها الآن برای رسیدن به حكومت اسلامی به هر مطلبی ما تن در می‌دهیم، زندان تحمّل می‌كنیم، چه می‌كنیم. برای این كه به حكومت اسلامی برسیم، آمدیم خدا را پیاده كنیم، حالا آمدیم به حكومت اسلامی رسیدیم، اگر به تو مقام ندادند كارت فرق نكند. مطلب در تو عوض نشود. خیلی مسأله مهم است. مگر ما برای اجرای حكومت اسلامی قیام نكردیم! مگر ما برای برقراری عدل و داد قیام نكردیم! بسیار خوب زندان رفتیم فرض كنید چه كردیم، چه كردیم، همه این كارها را انجام دادیم، حالا حكومت اسلامی برقرار شد. شد كه شد. به ما دادند حكومت، مقام، پست،

 ریاست، مسئولیت خوب. ندادند ندادند. اینی كه ما الآن انجام بدهیم برای اینكه بعد به این قضیه برسیم یك پای قضیه را خراب كرد. اینی كه ما بعد از آنجا بیائیم بیرون و توقّع داشته باشیم حالا كه ما زندان رفتیم پس ما باید این مقام را داشته باشیم، یك پای قضیه را خراب كرد. این مسأله است. مسأله اینجاست اگر برای خدا این مطلب می‌خواهد انجام بشود، پس بنابراین همیشه باید خدا باشد. ما در زمان أمیرالمؤمنین آمدیم جنگ كردیم، جنگ احد رفتیم، جنگ بدر رفتیم، در زمان پیغمبر، در زمان پیغمبر و بعد كذاوكذا. در جنگ جمل رفتیم شركت كردیم، در جنگ صفّین شركت كردیم، حالا آمدیم در كنار امیرالمؤمنین نشستیم حضرت می‌خواهد یك چند تا استانداری، فرمانداری اینطرف آن طرف بدهند، ما هم فرمانده لشگر امیرالمؤمنین بودیم، زخمها خوردیم، در جنگ صفّین اینطور برای ما ...، اگر منتظرید كه امیرالمؤمنین به شما بدهد، بدانید قافیه را باختید. قافیه را باختید! نمی‌گویم فرار كنید بروید. نه، در حكومت امیرالمؤمنین نباید فرار كرد. در حكومت امیرالمؤمنین باید آمد و با امیرالمؤمنین بود. حالا داد داد، یك چیزی نداد. در حكومتهای دیگر باید در رفت. در حكومت امیرالمؤمنین باید با امیرالمؤمنین بود. با امیرالمؤمنین بود، با امیرالمؤمنین رفت، با امیرالمؤمنین آمد، بر سر نماز همه. امّا آنچه كه در مخیله می‌گذرد فقط علی باید باشد و بس. این منظور من است. نه اینكه علی باشد به اضافه استانداری آذربایجان. علی باشد به اضافه استانداری‌

 اهواز، علی باشد به اضافه استانداری مصر. علی باشد به اضافه استانداری یمن. یمن و مصر و اهواز می‌آید علی را خراب می‌كند؛ و جایی كه علی پایش را می‌گذارد دیگر چیز دیگر نباید باشد. اگر باشد در آنجا امیرالمؤمنین نمی‌آید. و امیرالمؤمنین هم كه نیاید یعنی آن شخص قابلیت ندارد، این مقصود ما بود.

 بعد از جریان انقلاب این قضیه را بگویم و بعد اشاره‌ای به مطلب دیگر بكنم. بعد از جریان انقلاب مرحوم آقا به خود بنده فرمودند: ما دیدیم الآن انقلاب شده، مردم خون دادند، زحمت كشیدند، دربدری كشیدند، زنها شوهرانشان را از دست دادند، پدرها فرزندانشان را از دست دادند و این خونها نباید حرام بشود. نباید هدر بشود. گفتند ما آمدیم چكار كردیم؟! آمدیم با بعضی از آقایان، با بعضی از متشخّصین، با بعضی از علما در تهران صحبت كردیم بالأخره الآن قضیه چه می‌شود! الآن ایشان خودشان می‌فرمودند: گفتند: من دیدم آیت‌اللَه‌خمینی دستش تنهاست، هی به مردم می‌گوید بیائید، به علما می‌گوید بیائید، زحمت بكشید، بیائید طرح بدهید برای قانون اساسی. بیائید در میدان، بیائید اصلاح كنید، بیائید درست كنید، بیائید برنامه بدهید، مخالفین دارند این كار را می‌كنند، كمونیستها از یك طرف دارند آن كار را می‌كنند، افراد دیگر مجاهدین دارند این كار را می‌كنند، توده‌ای‌ها و مسائل دیگر بطور كلّی مخالفین. و الآن من دیدم كه این مرد دستش تنهاست و ندای طلب و یاری نسبت به همه، این ندایش بلند است. دیدیم‌

 ما هم یكی از این افراد هستیم. این عین عبارتهای ایشان بود. این را من مطلب را برای این عرض می‌كنم نگویند آقای حاج آسید محمّدحسین در انقلاب چرا نیامد؟ نگویند چرا ایشان كنار كشید؟! نگویند چرا ایشان بلند شد رفت مشهد؟! نگویند چرا ایشان نسبت به این مسائل بی‌تفاوت بود؟! اینها مطالبی بود كه بنده شخصاً در جریانش هستم و حتّی رفقای ما هم الآن افرادی كه در این جریان بودند وجود دارند. ایشان آمدند گفتند كه ما دیدیم این مرد تنهاست و ندای استغاثه بلند كرده برای علماء، برای افراد، برای مصلحین، برای آنهایی كه بیایند و یكجای قضیه را بگیرند، كمك كنند، طرح بدهند. خوب ما هم گفتیم بسیار خوب. می‌گفتند: من مسجد را تعطیل كردم و نشستم و این پیش‌نویس قانون اساسی كه ایشان نوشته‌اند، گفتم: نشستم در منزل این پیش نویس را نوشتم. آن مطالب قانون اساسی. خوب برای شركت در اینجا، برای شركت در مجلس خبرگان، خوب این نیاز بود به اینكه افرادی بیایند. گفتند: ما با علمای معروف تهران مشورت كردیم حتّی من در منزل بعضی از اینها رفتم. رفتم در منزل مرحوم آقای سبط در منزل مرحوم آقای آشیخ محمّدباقر آشتیانی. در این دو جا رفتم با آنها صحبت كردم كه آقایان بیائید و یك مجموعه‌ای، چون در آن موقع از تهران ظاهراً ده نفر را برای انتخابات. انتخابات مجلس خبرگان برای آنها می‌خواستند. خوب بلند شوید بیایید بروید در آنجا شركت كنید و آنها همه قبول كردند. و ما اسامی ده نفر را نوشتیم و فرستادیم قم،

 در آن موقع مرحوم آیت‌اللَه خمینی قم بودند. فرستادیم برای قم. ایشان نگاه كردند به این گفتند: بسیار خوب، این خیلی خوب است ولی جنبه معارضه با گروههای دیگر و با افراد دیگر نداشته باشد. خلاصه ایشان نسبت به تنش اظهار نگرانی می‌كردند كه این معارضات و این مقابلات موجب خدا نكرده تنشی بشود و آن موقع دیگر خوب عكس‌العمل خوبی نخواهد داشت قضیه. مردم بگویند نگاه كنید ببینید چه شده اوضاع و دارند با هم چه می‌كنند.

 ایشان می‌گفتند: ما این افراد را رفتیم به آن مسئولی كه خوب به رحمت خدا رفته علی‌كلّ‌حال انشاءاللَه خدا از تقصیرات همه ما بگذرد و همه ما را مورد غفران خودش قرار بدهد، رفتیم با آن مسئول آن جریاناتی كه در آن موقع بود صحبت كردیم، دیدیم نه ایشان قبول نكردند، و ما افرادی داریم و خودمان این افراد را مطرح می‌كنیم و خودمان به مردم ابلاغ می‌كنیم و از میان شما یك نفر را، یك نفر را ما در میان گروه خودمان می‌توانیم بیاوریم و بیشتر نه، ما این كار را نمی‌كنیم. ایشان می‌گفتند: ما دوباره رفتیم با آن آقایان صحبت كردیم، دیدیم این افراد جدّاً بنای بر مخالفت دارند و نمی‌خواهند با ما هماهنگی كنند. التفات كردید نمی‌خواهند با ما هماهنگی كنند. گفتیم كه: ما خلاصه مشغول می‌شویم و دست بكار می‌شویم و این مسأله را اعلان می‌كنیم و ابلاغ می‌كنیم در همه تهران. این‌طرف، آن‌طرف. تا اینكه خوب بالأخره الآن یعنی مصلحت، مصلحت مسأله مهم است. الآن مسأله‌

 مسأله اسلام است و نمی‌شود در این مسائل كوتاه آمد. فرمودند: ما یك شخصی را فرستادیم. من اسم آن شخص را نمی‌برم. الآن هم ایشان هستند از دوستان ما پیش همان شخص معروف كه خلاصه باب صحبت را باز كند، باب مشاركت، خوب با هم بیائیم بنشینیم صحبت بكنیم و این مطالب را مطرح بكنیم تا به یك نتیجه برسیم. جوابی كه ایشان داد این بود: ما نسبت به طرح و برنامه‌ایی كه داریم ثابت و پا برجا هستیم و قصد تغییر آن را هم نداریم و ایشان بدانند كه ما به هر وسیله‌ایی كه شده است از انتشار و از نفوذ این اسامی جلوگیری خواهیم كرد. وقتی مرحوم آقا این را شنیدند به من گفتند، گفتند: این یعنی اعلان جنگ، ما هم كه نمی‌خواهیم با كسی بجنگیم. این مسأله یعنی جنگ. بسیارخوب خداحافظ شما. ما نمی‌خواهیم و نظر مرحوم آیت‌اللَه خمینی هم این است كه مسأله به تنش نینجامد و به این كیفیت نباشد، اگر قرار بر این باشد كه به هر كیفیت باشد، خب به هر كیفیت یعنی به هر كیفیت دیگر. آن دیگر این حرف درش همه‌چیز هست. گفت: نه ما یك همچنین چیزی را نمی‌خواهیم و این حرف دیگر به صلاح اسلام نیست و این هر كاری كه می‌خواهند دیگر خودشان انجام بدهند. این یك قضیه،

 قضیه دوّم یكی از این افرادی كه در مجلس خبرگان انتخاب شد برای این مرحوم آیت اللَه شهید دستغیب بود رضوان اللَه علیه ایشان بسیار مرد بزرگی بود و مرد مخلصی بود و مرد پاكی بود و از دوستان سابق مرحوم آقا بود. خیلی از

 دوستان سابق و از شاگردان مرحوم آقای انصاری رضوان اللَه علیه و واقعاً از اخیار بود مرحوم دستغیب. واقعاً از اخیار بود و چراغی بود در استان فارس، معلّم اخلاق بود و مرد مهذّبی بود و مهذّب بود. من هر وقت همین صحبتهای ایشان را گاهی گوش می‌دهم، گاهی فرض بكنید كه در رادیو بعضی از اوقات صحبتهای ایشان را می‌گذارد، با اینكه خیلی حرفها حرفهای خب خیلی با مردم به نحو عادی و راحت صحبت می‌كردند ولی می‌دیدیم همین حرفهایش حرفهای مؤثّری بود. با اینكه حرفهایش خوب حرفهای دلنشین و با مردم عادی بوده ولی در عین حال می‌بینیم خوب چون از زبانی برخاسته كه زبان صادقی بوده احساس می‌كنم كه خود من متاثّر می‌شوم از این مطالب. ایشان بسیار مرد بزرگواری بود. ایشان از استان فارس انتخاب شد. بسیار خوب، آمد در اینجا چند روز از این جریان مجلس خبرگان گذشته بود یك روز آمد در منزل. البتّه بنده نبودم، مرحوم آقا برای بنده نقل كرده. آمد در منزل و گفت: آقای آسید محمّدحسین بیا بدادم برس! بیا بدادم برس! گفتند: آقا چه خبر است؟! ایشان گفت: آقا من نمی‌توانم در این مجلس! من نمی‌توانم، در این مجلس فقط شما باید باشید. شما باید تو این مجلس، ایشان فرمودند: آقا ما این كارها را كردیم، مگر نشنیدید: تو چه كردی فلان. به ما اعلان جنگ دادند گفتند: به هر كیفیتی ما جلوگیری می‌كنیم، تو چه می‌گویی؟! گفتند: شما بیائید، من شما را به جای خودم نماینده استان فارس می‌كنم. من الان نماینده‌

 استان فارس هستم. ایشان فرمودند: آسیدعبدالحسین شما خیلی ساده فكر می‌كنید! خیلی ساده فكر می‌كنید! گفت: نه آسیدمحمّدحسین اینطوری من این كار را می‌كنم. گفتند: بسیار خوب ما گفتیم، شما هم گفتید. بسیار خوب ببینیم، هیچی، آمدند. بعد از چند روز دیگر دوباره ایشان آمد در منزل مرحوم آقا، مرحوم آقا گفتند: خوب آقا ما بُردیم یا شما بردید؟! سرش را انداخت بنده خدا پائین، گفت: آقا هنوز یك مقدار از قضیه مانده، یك مقدارش مانده. گفتند: خوب چطور؟ گفتند: بله آقا، ما رفتیم فرض كنید كه پیش آن مسئول، مسئولی كه حالا به رحمت خدا رفته و گفتیم كه آقا، آقای آسیدمحمّدحسین به جای ما خلاصه بیاید ایشان. گفتند: نه نمی‌شود. هر استانی باید نماینده خودش باشد و نمی‌تواند كس دیگر را بر طبق قانون مادّه، آن موقع هنوز قانون نبود، حالا شاید همان قوانین خب بالأخره قوانین مدوّن خودشان بود، نمی‌شود. باید هر چه مسئولیتش مال خودش باشد و اینطور. هرچه ما كردیم ایشان گفت: نمی‌شود. بعد من یك پیشنهاد دیگری كردم. پیشنهاد این بود كه در مجلس به عنوان كارشناس نه به عنوان نماینده، به عنوان كارشناس در مسائل مختلف اقتصادی، سیاسی، تجاری، مسائل فنّی، غیره، اجتماعی اینها استفاده می‌كنند. كارت می‌دهند، كارت مخصوص كارت ورود می‌دهند، اینها را استفاده می‌كنند. آقای آسیدمحمّدحسین و خیلی افراد می‌آیند. آقای آسیدمحمّدحسین هم كارت می‌دهیم به عنوان كارشناس شركت بكنند. آقا به‌

 ایشان فرمودند: آقای آسیدعبدالحسین خیلی ساده‌ای! این برای دفعه دوّم. نه آقا نمی‌شود، این را دیگر حتماً انجام می‌دهم. گفتند: خیلی خوب. آن كه شد آن را كه دیدی درست درآمد. رفت و بعد از چند روز دیگر آمد. دیدیم سر را انداخته پائین. گفتند: آقاجان نسخه اصلی همه اینها پیش من است. التفات كردید این عبارت است. یعنی بنده اشراف بر همه نفوس دارم. من وقتی به تو می‌گویم: ساده‌ای، ساده‌ای! قبول كن سرت را بنداز پائین برو كارت را انجام بده. و نگذاشتند كه مرحوم آقا حتّی به عنوان كارشناس وارد مجلس خبرگان بشود. این را بدانید! این را بدانید كه این افرادی كه می‌گویند اهل عرفان كنار هستند، كنار می‌نشینند، فقط حرف می‌زنند، در مسائل اجتماعی دخالت نمی‌كنند. این نحوه ایشان، بنده با چشم خودم دیدم این جریان را و به عنوان ثبت در تاریخ خواستم این قضیه بماند كه ایشان تا این حد برای اصلاح امور مردم اقدام كردند. خوب این یك مسأله‌ای كه خوب مطالب زیادی متنوّع بر این است كه ما دیگر در این جلسات دیگر به این مسأله نمی‌پردازیم. انشاءاللَه اگر مطلبی هست بعد در نوشتار خودمان می‌آوریم.

 ماه رمضان در پیش است و چون دیگر مجلس دیگری ظاهراً بعید است كه منعقد بشود تا انشاءاللَه بعد از ماه رمضان تا خدا چه بخواهد دو سه جمله‌ایی راجع به خصوصیات ماه رمضان من می‌خواستم خدمتتان عرض كنم.

 مرحوم آقا معمولًا قبل از ماه رمضان مطالبی را خدمت شاگردانشان می‌فرمودند كه تا آنجایی كه من به خاطر دارم یك روز این مسأله را مطرح كردند كه بزرگان در طریق و اولیاء سلوك به شاگردان خودشان دستور روزه خاصّ‌الخاص را می‌دادند.

 روزه سه قسم داریم: یك روزه عام داریم و آن روزه‌ای است كه خوب از مفطراتی كه در رسالات توضیح المسائل هم نوشته شده، از خوردنیها انسان باید امساك كند، دود غلیظ مانند سیگار و غیرسیگار به حلق نبرد كه موجب بطلان، موجب بطلان روزه است. غبار غلیظ، دود غلیظ بردن موجب بطلان است، خوردن موجب بطلان است، سر زیر آب كردن و سایر مسائلی كه خوب اینها به عنوان مفطرات، به عنوان مفطرات در رساله‌های عملیه هم ذكر شده. از اوّل طلوع فجر باید انسان نیت امساك داشته باشد تا هنگام غروب آفتاب و غروب شمس. حالا اگر در بین این روزه غیبت كرد، تهمت زد، جای حرام رفت، محلّ حرام رفت، اینها دیگر این روزه عام را باطل نمی‌كند. این روزه عام به حال خودش هست.

 یك روزه داریم روزه خاص است. روزه خاص روزه‌ای است كه انسان اعمالش را و جوارحش را از ارتكاب حرام چه زبان، چه چشم، چه قدم، چه دست از ارتكاب حرام این را نگه دارد. حتّی می‌توانیم در این روزه خاص فكر حرام را هم بگنجانیم، قبل از اینكه به مرتبه اقدام برسد. سوءظن نسبت به برادر مؤمن‌

 نداشته باشد. فكر بد نسبت به برادر مومن نداشته باشد، نسبت به دیگران نداشته باشد، از شركت در جای حرام خودداری كند، زبانش به غیبت برنگردد. حتّی بعضی از چیزهایی كه جایز است مثلًا فرض كنید كه مرحوم آقای انصاری سؤال كردند: آقا فلان شخص گناهش را آشكارا انجام می‌دهد، می‌شود غیبتش را كرد؟ ایشان فرمودند كه: گفتند كه گناه آشكار خوب جایز است امّا خوب واجب كه نیست. یعنی یك كسی كه عمل حرام انجام می‌دهد، همه هم می‌دانند، انسان بیاید این مطلب را بگوید. خوب این جایز است، غیبت بحساب نمی‌آید، ولی خوب واجب است؟ حالا انسان این مطلب را بگوید. انسان باید كار صحیح‌تر را انجام بدهد كار بهتر را انجام بدهد. غیبت نكند، تهمت نزند، جای خلاف نرود، در ارتباط با مردم پرخاش نكند، سوءظن نسبت به برادر مؤمن نداشته باشد. وقت خودش را بیهوده تلف نكند، به چیزهایی كه ضرر دارد. مرحوم آقا نسبت به حتّی همین غذا خوردن. ما در زمان فرض كنید روزه كه ماه رمضان چطور غذا می‌خوریم؟! ماه رمضان این را خدمتتان عرض كنم این ماه ماهی است كه منّت خدا بر ماست، یعنی ماه رجب و شعبان و رمضان ماهی است، ماههایی است كه خدا بر ما منّت گذاشته و انسان این تعلّق خاطرش را در ماه رمضان و اینها بخصوص در ماه رمضان كه ماه روزه است احساس می‌كند تعلّق خاطرش نسبت به مسائل كم شده. دست انفاقش بازتر شده، احساس هم نوع دوستی و رحمت و

 عطوفتش بیشتر است. قطعاً این مسأله ثابت است. می‌گویند: در ماه رمضان آمار جرائم می‌آید پایین، این مال چیست؟ آمار جرائم می‌آید پایین و این را خارجیها هم می‌گویند. این بخاطر این است كه انسان وقتی روزه می‌گیرد آن احساسات شهوانی، غرائز شیطانی، غرائز نفسانی یك قدری می‌آید پایین تر. روح تعدّی در انسان كمتر می‌شود، آن حالت سكونت و اطمینان در انسان بیشتر می‌شود، انسان بیشتر در خودش فرو می‌رود، انسان بیشتر به خودش می‌خواهد بپردازد، به كارهای مردم دیگر نمی‌خواهد نگاه كند، نمی‌خواهد چشم داشته باشد. مسائل برایش عادی‌تر است، بسیطتر است، هضم قضایا برایش بهتر است. اینها همه بخاطر این روزه است. و این معده عجیب است و مسائلی كه راجع به معده است عجیب است. راجع به غذا و راجع به خصوص خیلی عجیب است. این خصوصیت مربوط به روزه است. این منّت را خداوند بر ما قرار داده كه عنایت و نظرش روی این سه ماه است. البتّه ایام، بعضی از ایام بخصوص در ایام سال هم هست كه همین جهت است. حالا این ماه رمضان از این نقطه نظر كه بالأخره دیگر روزه واجب می‌شود. حالا در ماه رجب می‌گویند هر مقداری كه می‌توانی روزه بگیر یا در ماه شعبان. امّا این در ماه رمضان خدا بخاطر اینكه نعمتش را و آن رحمتش را بر بندگان تمام كند، اجبار به روزه هم می‌كند. می‌گوید: باید روزه بگیری. بخواهی نخواهی باید این كار را انجام بدهی. انگار مانند طبیبی كه خودش دوا می‌دهد و

 خودش هم می‌آید آمپول را تزریق می‌كند. یعنی ولو اینكه حالا فرض كنید كه بچّه دردش بیاید و اینها. این كاری به دردش ندارد، آن می‌خواهد این بهبود و صحّت پیدا كند. خدا می‌خواهد با این ماه رمضان ما را مجبور كند به ورود در حریم خودش. مجبور كند به وارد شدن در این سفره‌ای كه در این ماه قرار داده. آن سفره چیست؟ آن سفره‌ای است كه با خوردن و خوابیدن جور در نمی‌آید. آن نعمتی است كه با پر كردن شكم منافات دارد، آن نعمتی است كه در گرسنگی به انسان می‌دهند. هان، در گرسنگی می‌دهند. سیر باشی گیرتان نمی‌آید. نه گیر من می‌آید نه گیر كس دیگری.

 مرحوم آقا می‌فرمودند: اگر كسی روزه بگیرد و شب در موقع افطار، آن غذاهای چرب و شیرین و سرخ كردنی‌ها و اینها كه تلافی یك روز روزه هم در بیاید كه هیچ، برای بعدش هم بخواهد خلاصه ذخیره پروتئین و چربی و كالری و اینها بخواهد داشته باشد، ایشان می‌فرمودند: هزارسال روزه بگیری به این نحو نتیجه نمی‌بری. نمی‌بری. در موقع سحر ما باید یك نحوه غذا بخوریم، در موقع افطار. افطار برعكس است آن فرهنگی كه ...، باید غذای سبك بخوریم. افطار ما باید سبك باشد. غذایی كه بتواند یك مقداری اینها، برای سحر بگذارید. چرا؟ چون علاوه بر روزهای ماه رمضان شبهای ماه رمضان هم آثاری دارد. چطور آن وقت با این افطار شما می‌توانید به آن فضائل شب برسید. لذا خود ایشان دأبشان‌

 این بود و بزرگانی را هم كه من غیر از ایشان دیدم، در موقع افطار همین یك غذایی می‌خوردند كه رفع آن ضعف در روز را بكند. آن ضعفی كه در روز پیدا می‌شود بتواند رفع كند. بطوری كه انسان وقتی از سر سفره افطار برمی‌خیزد سبك برخیزد، احساس ثقل نكند. اگر احساس ثقل بكند آن شبش رفته، باید برای فردا شب فكر بكند. احساس ثقل نباید بكند. و خوب در طول شب اگر ضعفی پیدا بشود، میوه‌ای بخورد. اشكالی ندارد. دیگر سرخ كردنی نخوریم، چیزهای چرب نخوریم، چیزهایی كه موجب ثقل در معده است نخوریم. اینها موجب می‌شود كه این قوای بدن صرف در هضم غذا بشود، آن لطافت نفس و روحی كه باید بواسطه سبكی پیدا بشود، آن لطافت حاصل نشود. از شبهای ماه رمضان غفلت نكنید. شبهای ماه رمضان! در دهه آخر ماه رمضان، این دهه آخر ماه رمضان را بیدار باشیم، فقط اختصاص به سه شب احیاء نداشته باشد؛ تمام بزرگان به شاگردانشان توصیه می‌كردند دهه آخر ماه رمضان را شبها را تا صبح بیدار باشید. البتّه خوب بمقدار ممكن. این طور نیست كه اگر موجب ناراحتی چیزی بشود انسان، ابرامی و اصراری در این قضیه باشد. این مربوط به غذا و این روزه روزه خاصّی است كه خوب گرفتنش خیلی خوب است.

 امّا یك روزه بالاتر از این است كه انسان باید همّت بر این داشته باشد و آن روزه‌ای است كه قلب را و دریچه قلب را بروی غیر خدا ببندد. این دیگر روزه‌

 روزه عالیست. این روزه‌ای است كه خود بزرگان هم این روزه را می‌گرفتند. حتّی كار عادی هم انجام ندهد. كار عادی، كاری كه بیخود كار وقت تلف كردن. در دلش غیر از خدا را نیاورد. در ضمیرش غیر از او را نیاورد. نگذارد این دقائقی كه دارد از روزه این دقائق دارد همین‌طور می‌گذرد، این دقائق بیخود بگذرد. حتّی فكر بیخود، نمی‌گوئیم فكر حرام، خوب آن روزه فكر حرام مال روزه خاص بود. حتّی فكر بیخود هم نیاورد. نمی‌خواهم بگویم همه‌اش به خدا فكر كنید، به خدا فكركردن كه خوب این انسان را از بقیه مسائل و اینها همه چیز می‌اندازد. خوب انسان در موقع مطالعه، در موقع كار، در موقع كسب، در همه موقع، نیتش را خالص كند. غیرخدا در دل نیاورد، این كار را انجام می‌دهم برای او. این كار را انجام می‌دهم كه به این نفع برسم، این كار را انجام می‌دهم كه نفع را از آن دیگری بگیرم و به خودم این نفع برگردد. بروم زودتر این عمل را انجام بدهم یا اینكه .... اینها نباید در این زمان باشد. حالا خوب در زمانهای دیگر ما می‌گوئیم سالك نباید این كار را انجام بدهد، ولی خوب كار حرامی را نمی‌كند. بروم این معامله را زودتر انجام بدهم تا اینكه منافعش به من برسد به او نرسد، اگر در غیر ماه رمضان می‌كنیم در ماه رمضان این كار را هم نكنیم. نكنیم. معامله انجام می‌دهیم، كسب می‌كنیم بجای خود. رسید رسید، نرسید گیر یكی دیگر آمد. به نیت اینكه دیگری نرسد و من زودتر در این مثلًا پروژه زودتر به مقصد برسم، در این عمل زودتر برسم، این‌

 كار را انجام بدهم. این را در ماه رمضان ما ترك كنیم. اگر با كسی در ذهنمان مسأله داریم این یك ماه رمضان را ذهنمان را به خدا بفروشیم، نفسمان را در اختیار او بگذاریم. مثلًا فرض كنید شخصی هست در ذهن ما، باعث مسأله‌ای هست، گاهگاهی یادش می‌كنیم آی این كار را برای ما كرده، آی آن كار را برای ما كرده، حالا گرچه به حسب ظاهر فحشش ندهیم ولی بالأخره در نفس درگیری با او داریم. این یك ماه رمضان را این در را ببندیم، تا می‌خواهد بیاید برویم فكرمان را جای دیگر ببریم، ذهنمان را جای دیگر ببریم. یك تجربه‌ای به این كیفیت انجام بدهیم. اگر دیدیم خوب بود، بعد از ماه رمضان هم ادامه بدهیم. اگر دیدیم این تجربه مفید از آب در آمد. لذا بزرگان از این ماه رمضان استفاده می‌كردند. شوّال هم روزه می‌گرفتند. نمی‌گویم روزه بگیرید! نه، آن آثار ماه رمضان را ادامه بدهید و به بعد تا اینكه تمام اوقات ما به فرموده كلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام تمام اوقات ما و تمام وردهای ما همه ورد واحد بشود. و اوقات ما همه در خدمت او قرار بگیرد. حتّی در دعای كمیل می‌خوانیم: يكون اوقاتى كلها ورداً واحداً اورادى و قلبى فى خدمتك سرمدا. قلب من دیگر در خدمت تو باشد، سرمدا یعنی برای همیشه. آن وقت دیگر هر چه در این قلب می‌آید او فرستاده، هر چه از این قلب هم بیرون می‌رود باز او فرستاده.

 انشاءاللَه امیدواریم خداوند ما را موّفق كند به این روزه. بقول مرحوم آقای حدّاد رضوان اللَه علیه ایشان می‌فرمودند: «القلب حرم الرّحمان فلا تجعل فى حرم رحمانه غير الرّحمن» یا «القلب حرم اللَه فلا تدخل فى حرم اللَه غير اللَه.» قلب حرم خداست، حریم خداست. در حدیث قدسی داریم: «لايسعنى ارضى ولاسمائى ولكن يسعنى قلب عبدى المؤمن.» آسمانها و زمین نمی‌توانند وسعت مرا داشته باشند یعنی قابلیت برای جذبه‌های جمالی و جلالیه‌ی مرا ندارند آنها. آنها ظرفیت وجودیشان محدود است. محدود است. محدود است.

 در مورد حضرت موسی داریم دیگر در آن‌ (تَرانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسى‌ صَعِقاً فَلَمَّا أَفاقَ قالَ سُبْحانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ)[[2]](#footnote-2) وقتی خدا به آن كوه آن جذبات خودش را آورد، از آن اسماء و اوصاف قهاریت خودش را نازل كرد. كوه دكاً دكاً داغان شد و موسی هم به حال غش افتاد. ولی خدا دارد قلب بنده مؤمن من می‌تواند این جذبه‌ها را تحمّل كند و طوریش هم نشود. این قلب آنهایی كه همه را از پا در می‌آورد و این می‌تواند این را تحمّل كند و هیچ چیز نشود. لذا از ابوسعید یا از بایزید است ظاهراً یك خبری نقل شده: اگر تمام زمین و آسمان و عرش و فرش را بگذارند در قلب ابوسعید، در قلب‌

 بایزید، یك گوشه‌ای زاویه‌اش را اگر بگیرد یا نگیرد. یعنی زاویه‌ای از آن قلب. یعنی آن قدر خدا به این قلب وسعت داده كه تمام آسمان و زمین را همه را به یك نگاه نگاه می‌كند و این درست است! مؤمن به اینجا می‌رسد. حالا این قلبی كه جای خداست ما بیائیم غیر خدا قاطیش كنیم. خیلی كلاه سرمان رفته. این یك ماه را بقول مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند: انسان شیطان. شیطان كیست؟ همین طوری می‌گفتند: شیطان كیست؟ انسان باید بر باب قلب و بر باب دل خودش بایستد با یك خنجر و همینكه از دور می‌خواهد پیدا بشود از همان دور پرت كند نگذارد این جلو بیاید. ما حالا این می‌آید قشنگ جا باز می‌كند، رختخوابش را هم می‌اندازد، بعد یكساعتی هم استراحت می‌كند خروخرش هم، تازه می‌گوئیم چه شد؟ این كه بود چه بود. آمد! هان بله،

 امیدواریم كه انشاءاللَه به مدد بزرگان و مدد اولیاء آنهایی كه با دل پاك رفتند و به مقصود رسیدند. انشاءاللَه امیدواریم كه عطف توجّهی صاحب مقام ولایت امام زمان عجّل‌اللَه تعالی فرجه به ما بشود.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١- سوره قمر (٥٤) آيه ١ [↑](#footnote-ref-1)
2. ١- سوره اعراف (٧) آيه ١٤٣ [↑](#footnote-ref-2)